

نوشته : هما ناطق

عباس میرزا و فتح خراسان

وسایر ولایات این کشور ، هر خانواده از منی علاوه بر مالیات های معمولی می بایست سالیانه يك تومان بعسوان «جزیه» مسیحی بودن بپردازد . گاهی مسیحیان مجبور بودند که حتی برای گذر کردن از اماکن و معابر عمومی نیز مالیات جداگانه بپردازند . مسافری شاهد بوده است که « از اهالی یکی از دهات از منیه برای گذشتن از يك پل بیست تومان» حق عبور گرفته بودند (۵) . علاوه بر کشاورزی در این سالها « بازرگانی و صنعت این نواحی نیز یکسره در دست آرمینان بود که در لشکر کشی ها از کارگران ایران تعدی بسیار دیده بودند و خشم و کینه ای نسبت پایشان داشتند . » (۶) با رفتن ارمنه که بگفته مرحوم نقیسی تعدادشان «در آذربایجان ایران به شصت هزار نفر» میرسد اوضاع این ولایت سخت به نابسامانی و وخامت گرائید و علاوه بر قحطی ، وبا و طاعون ۱۲۴۶ باقیمانده رقم را از اهالی برگرفت . قشون که از فرط ناراضی یکبار کش عباس میرزا را به ویرانی کشاند و غارت کرد خسته و بی سوخته از جنگهای روس ، نفس تازه می کرد و یساری جنگی تفریح را ندانست . سربازان که معمولا از جمعیت فعال دهات انتخاب میشدند با بیوسن به اردو وضع کت و کشاورزی را مختل می کردند و در این سال بگفته نبیضه انگلیس در حالی به جنگ میرفتند که حتی «آذوقه يك روزشان را هم نداشتند» (۷)

با این حال بهمانی که در اقدام باین لشکر کشی بدست عباس میرزا و در نتیجه آن بدست مورخین مصر او افتاد بطور خلاصه و از قول آنان اینک : در سال ۱۲۴۳ - ۱۸۲۸ برخی از نجیبی زرد بر سر محمد ولی میرزا برادر نایب السلطنه که بخاطر دو خوی ناپسند «طمع و خشونت و درشتی» هر جا که حکومت میرفت همانند سایر برادرانش « مردم از او متنفر بودند » (۸) بشوریدند و افراد خانواده او را از شهر براندند و عبدالرضا خان مخرب این شورش بر زبان سلطه شد و سرگرمان نیز عباسقلی خان حاکم را به تحریکات و زور زدن محمد قاسم خان «جیالغ خروانی و سعادت مفرین در گرفت» و چون «شبه از باده مینا و معجون خنثرا» سرگرم شد هوس یزد کرد . (۹) عبدالرضا خان نیز در سال ۱۲۴۵ با حاکم راور «پیوند خویشاوندی» (۱۰) بست . پس خاقان شجاع السلطنه حسعلی میرزا برادر و رقیب سرسخت نایب السلطنه را مأمور تنظیم آن ولایت نمود . او نیز بر سر یزد تاخت و آن بلده را به محاصره انداخت و حتی هنگامیکه خاقان سیف الدوله پسر ظل السلطان علی شاه برادر و رقیب دیگر عباس میرزا را به حکومت یزد فرستاد شجاع السلطنه دست از محاصره برداشت در حالیکه نه تنها برای محاصره یزد فرمان و دستوری نداشت بلکه می بایست فقط به بگرامان اکتفا نماید . در نتیجه چون خاقان اوضاع را طبق «میل» نیاقت و از آنجا که عباس میرزا و قشون او «بیکار» مانده بودند وسیاه ممکن بود در اثر این بیکاری کسل و ناراضی گردد ، فرمانی صادر نمود (۱۱) تا قشون در زنجان گرد آید و امیر ارسلان عمر ، عباس میرزا را که آرزوی جز این نداشت مأمور سرکوبی رقیب و دشمن خود حسعلی میرزا نمود . ماجرای لشکر کشی عباس میرزا را به یزد و کرمان دکتر باستانی با ریزی به تفصیل آورده است (۱۲) و ما از تکرار آن درمی گذریم و در این مورد فقط به ذکر چند سند منتشر نشده اکتفا می کنیم .

لشکر کشی عباس میرزا نایب السلطنه به یزد و کرمان و خراسان که اندکی بعد از بسته شدن معاهده ترکمانچای (۱۲۴۹-۱۲۴۶/۳۳-۱۸۳۰) صورت گرفت و منجر به مرگ دو نفر گشت یکی از رویدادهائی است که تا حدی در تاریکی و ابهام مانده است . امروز اسناد و مدارک خارجی و فارسی فراوانی که در دسترس است نمایانگر این نکته می باشد که انگیزه این لشکر کشی به غیر از «سرکوبی ترکمانان» و «روسای قبایل» و «مطیع ساختن برادران» رقیب که خیال سلطنت در سر می پروراندند غل و موجبات مهمتری را در برداشته است . و در این مسئله علاوه بر رقابتهای خانوادگی و حفظ منافع شخصی ، اطاعت از تمایلات روسیه نیز بی تاثیر نبوده است و وقتی اساسی تر از حمایت از منلت و «آزادی اسرای شیعه» و یا «بهبود وضع خراسان» و الفاطلی از این قبیل داشته است . داستان حمله ترکمانان و یا چپو و غارت دهات ، بویژه در این تاریخ که روسای ایلات خراسان از در اطاعت در آمده بودند ، افسانه ای بود که حکم به منظور توجیه کشتارهای دسته جمعی و حکومت ستم آفریده بودند . همه می دانستند و گفتند و نوشتند که مردم ایران از کت قشون قاجار به مراتب بیش از عجز ایلات ترکمن در هراس و وحشت بر می بردند . در لشکر کشی خراسان نیز آسیب و صدمه ای که از قشون و سپه و سوارات و مالیات های اجباری به این ولایت وارد آمد و تعداد افراد بی گناهی که از قحطی و گرسنگی تلف شدند بیش از صدماتی بود که ترکمانان امکان داشت طی سالیان دراز وارد نمایند . در هر حال پیش از اینکه ما مسئله خراسان و نتایج آن را بررسی نمائیم نخست یساری اسناد و مدارک انتشار نیافته انگیزه این لشکر کشی و نقش سیاست خارجی و رقابت های داخلی را مطالعه خواهیم نمود و قسمت اول این نوشته را به «عباس میرزا در راه خراسان و قسمت دوم را به «عباس میرزا در خراسان» اختصاص خواهیم داد .

در مورد این لشکر کشی قبول این نکته که عباس میرزا برای «بهبود وضع خراسان» و در جهت نظم این ولایت «سیاستی مشخص و منظم» داشت ... (۱) تا حدی مشکل می نماید و یا به سختی می توان پذیرفت که هدف اصلی از این لشکر کشی بگفته خود عباس میرزا : «ایجاد کلمه واحد» و «ترك و عرب و قرائی» بوده است (۲) و نایب السلطنه می خواسته خراسان را که «بسیار خوب ولایت بود» از جور و ستم روسای قبایل و «تاخت هزاره و ترکمان» رها سازد تا سرانجام «ولایتی نو آراسته گردد» و بعد هم به آبادی مرو بپردازد و «هزار خانوار مروی شهید و ده هزار خانوار مروی را که در شکیبان هرات سکنا دارند کوچانده و به مرو مأمور کند» (۳) و یا بقولی که قول اکثر مورخین ماست «قدرت دولت» را در آن نواحی «بسط دهد» (۴) . و حال آنکه قدرت دولت در خود آذربایجان در حال منالشی شدن بود .

حقیقتی است که حمله به ولایات شرقی اندکی پس از بسته شدن معاهده ترکمانچای (۱۲۴۳) انجام می گرفت در این سالها دولت ایران هنوز از بابت غرامات جنگ دوم باروسیه مقروض بود و یساری پرداخت آخرین «گرووات» را نداشت . از نظر اجتماعی و اقتصادی ، آذربایجان و خیم ترین روزهای خود را می گذرانید . رعایای این ولایت که بیشتر از ارمنه تشکیل میشدند بعد از پایان جنگ رفته رفته دهات را خالی می کردند و از آنجا که دولت روسیه آنان را برای مدت دوسال از پرداخت هرگونه مالیات معاف داشته بود ، با سرعت خاک ایران را ترک می گفتند . بویژه که در آذربایجان

پس از شنیدن اخبار یزد و کرمان ، کاپتان کمیل نماینده سیاسی انگلیس می نویسد : «اوضاع ولایات جنوبی ایران به سختی آشفته است و مشکل بتوان گفت که چه پیش خواهد آمد . خبر اشغال یزد توسط حسعلی

میرزا و تهدید او به اشغال اصفهان شاه را آنچنان به وحشت انداخته که به عباس میرزا فرمان لشکر کشی بر ضد حسنعلی میرزا را داده است. (۱۳) لیکن بزودی معلوم شد که قصد شجاع السلطنه چندان هم نگران کننده نبوده است زیرا به محض تهدید خاقان از دراطاعت درآمد (۱۴). در ۲۰ ژوئن ۱۸۳۱ / ۱۲۴۷ کمیل می نویسد: «برمورد فارس فتحعلیشاه به عباس میرزا و فرما فرما (حسنعلی میرزا) دستور داده است یکدیگر را جهت لشکر کشی به خراسان ملاقات کنند. قشون تا وقتی که نایب السلطنه شاه را ندیده است در کرمان خواهد ماند و سپس یا سوی خراسان خواهد رفت و یا اگر بیشتر صلاح باشد با آذربایجان باز خواهد گشت.»

مسئله یزد و کرمان باسانی حل شد و با اشکال ویا خونریزی برخورد نکرد. پس از رفتن سیف الدوله به حکومت یزد، عباس میرزا در نامه ای به ظل السلطان پدر سیف الدوله نوشت: «شما یک یزد دارید، من از تصدق سر پادشاه صدمت یزد... حسنعلی میرزا هوس یزد کرد، برخاستم آمدم و از خاک پای شاهنشاهی استعفا کردم، قبول فرمودند، مامور داشتند کار یزد را درست کردم کرمان را هم روی آن گذاشتم...» (۱۵) و با قائم مقام در نامه ای (منتشر نشده) که مخاطب آن معلوم نیست می نویسد: «برادر مهربان: چون میدانم که همه چشم براه هستید، حق هم دارید از کنار شهر کرمان این آرم را فرستادم. همین قدر می نویسم که بحدالله تعالی تا حالا کارها بخوبی گذشته و بیشرقت کارها همه جا پیش روی ما بوده، بعد از این هم هر چه بشود باز خواهم نوشت و امیدوارم که هر چه میشود انشاء الله تعالی خوب باشد چرا که تا حالا هر چه شده انحمدالله تعالی خوب بود. اخبار اینست که نواب شجاع السلطنه محمد هاشم خان را به رفقین فرستادند مرا خواستند چون قشون بواسطه بی سیورساتی بسیار بد حال و بی نظام شده بودند و لازم بود نظمی گیرد نتوانستم بروم. در منزل رباط نواب علاء کو میرزا (۱۶) تشریف آورد. تکلیف فرمودند به شهر رفتن خدمت نواب شجاع السلطنه رسیم هیچ سخن نداشتند الا اینکه احتیاط از سخن شنیدن نواب ظل السلطان و سرکار آصف الدوله می فرمودند من گفتم آنها تابع و مطیعند و قطع و متع نیستند. هیچ احتیاط نفرمایند. فرمودند کار ندارند از ولایت پادشاه بیرون بروند اولاد و عیال همانجا را بخدا می سپارم عرض کردم این فرمایشات را می کنید خدا سایه شاهنشاه را از سر شما ها همه کم نکند. الغرض در آخر با کمال سوز سوار شدند و تشریف آوردند و نایب السلطنه روحی فدای، طوری رفتار و برادری و مهربانی کردند که خوب حصر نداشت، شاهزاده محمد میرزا و مطیع میرزا و کل امیرزاده ها با استقبال آمدند هر طور اولاد شاهزاده خودش در خدمت ایشان حرمت می کردند اینها هم کردند و سایر اهل اردو از خاص و عام منتهای خدمت و حرمت کردند. امروز حالا از قوه کوچ کرده من سواد شوم بروم. چو فردا شون حرف فردا زنیم» (۱۷) از گزارش کمیل که اوضاع را آرام می بیند و این لشکر کشی را «جنون» می خواند و از گفته عباس میرزا که کار یزد و کرمان را بصورت تمام کردیست و قول قائم مقام که شجاع السلطنه را مطیع می یابد معلوم میشود که اوضاع جنوب بآن اندازه که شایع کرده بودند آشفته نبود و حسنعلی میرزا بعد چندان نگران کننده ای نداشت که به قشونی آنچنان عظیم نیاز باشد که عبارت بود از ۱۰۰۰ سواره نظام و ۸۵۰۰ پیاده منظم مرکب از توپچیان (۳۰ توپخانه و ۶ ژنبروک)، ۷۰۰ پیاده نظام روس و سپاه نامنظم که جمع بالغ بر ۱۷۷۵۰ نفر میشد و همراه این افواج مریدان و نظامیان انگلیسی که طبق عهدنامه ایران و انگلیسی حق دخالت در امور داخلی و شورش های محلی را نداشتند «بدرخواست دولت ایران» قشون راه را می کردند (۱۸) در حالیکه می کوشیدند از هدف اصلی نایب السلطنه آگاهی یابند.

لزمومی به تکرار ایسن نکته نیست که از نظر مادی هم دولت مرکزی هرگز تا این درجه در مشیقه مالی نبود. با این حال و بگفته خود هاشان یعنی بقول جهانگیر میرزا پسر نایب السلطنه بالاخره قائم مقام را مامور کردند تا «پنجاه هزار تومان برای مصارف واجبه لشکر ملاحظه» نماید و چون در «صندوقخانه عامه دیناری نبود» این مبلغ را «از طریق پیشکش» که پایه های اساسی حکومت قاجار را تشکیل می داد گرد آورد و «مراحمی که مبلغ را نقد تسلیم نماید حاکم آن ولایت باشد» (۱۹). از نظر اغتشاشات داخلی نیز وضع آذربایجان از همه جای دیگر آشفته تر بنظر میرسید. تنها

در جنوب و یا شرق نبود که «گردنکشان» سر برافراشته بودند. بلکه در آذربایجان به محض اینکه نایب السلطنه تبریز را ترک گفت: «سرکشان این ایالت مخصوصا اکراد شوریدند و موجبات فتنه و فساد و ناراحتی و ناامنی را فراهم آوردند از آن جمله امیر راوندوز محال مرگور و ترگور و سومای برادوست را با من کرد و میدان تاخت و تاز خود قرارداد. خان های افتار نیز در ارومی نافرمانی آغاز و ایل کردخان محمود به محال قطور خوی تجاوز کردند و در صده تسخیر قلعه قطور برآمدند، سرحدات عثمانی هم به علت ضعف آن دولت دچار هرج و مرج گردید» (۲۰) هم چنانکه گذشت، علاوه بر وبای السلطنه و نویسنده «تاریخ نو» که در غیاب پدر عهده دار حکومت آذربایجان شد و قسوت و خونخواریش زیان زد مردم آذربایجان بود، مواجب قشون را ضبط کرد، اهالی را بر ضد پدر برانگیخت، دهاتی را که بعثت کمک بجنگ های ایران و روس از پرداخت مالیات معاف شده بودند بار دیگر مشمول مالیات کرد. بخاطر گرفتن رشوه و پیشکش اجباری در سلطنت سیمند نفر از اهالی یک ده را در مقابل زنان و فرزندان شان سر برید. زنها را بر سر بازار بخشید و کودکان را غنیمت خواند» (۲۱) مسافری می نویسد اهالی این ولایات بحدی «جنگ زده و فقیر و درمانده شده بودند که رفته رفته مردم آن نواحی از اینکه فرزندان عباس میرزا یا خودش به سلطنت برسند احساس ترس و ابراز از تاجر می کردند (۲۲). لیکن هیچیک از این مسائل و توهمات و رویدادها مانع از این نشد که بیاری جمع آوری پول از طریق «پیشکش» لشکر کشی به خراسان را جامه عمل ببوشانند و کشتاری عجیب و بی سابقه در نجات و شهرهای این ولایت برآوردند و طوری رفتار کنند که بقول مسافری «انگار در خاک دشمن بیاده شده اند!»

در اسناد کتابخانه ملی پاریس همراه با نامه های مربوط به خراسان نامه ایست که شاید از شجاع السلطنه باشد خطاب به میرزا ابوالقاسم قائم مقام که طرز تفکر او را درباره نایب السلطنه و لشکر کشی ها و پول گرفتن های او نشان میدهد. گرچه به حتم و یقین نمی توان گفت که بحث «پول» درباره جمع آوری وجه برای پرداخت خسارت ترکمانچای است یا برای لشکر کشی به خراسان، با این حال مابین نامه را که از نظر محتوی بسیار مهم بنظر میرسد نقل می کنیم:

«جناب قائم مقام چه شده است شما را که لشکر متواتر مثل باران بر سر ما سرازیر کردی و می کنی؟ چه خیر است؟ تو خجالت نمی کنی که بر سر من و این جمع عیال و اولاد که محتاج از هزار نفر ندانیزی صاحب (۲۳) تعیین می کنی و خود را عقی با نایب السلطنه میانی؟ ای قائم مقام کی میانه ما و تو این نقلها بودی؟ تو که از برای مرحومت که برادر من باشد هرگز اگر زنده میشد باین راضی بود که خاری بیای من بروم؟ تو حال توپ و تفنگ بر سر من می ریزی. بخاری؟ از تو این توقع را نداشتیم و نداریم. انصاف بده خودت اگر تو می بینی که من نوکری نایب السلطنه را بکنم بگو. والا چرا ما را آزار می دهی مگر از شما هیچ مضایقه ندارم چرا این خرج را بر من بکنم. خود شما بخواهید تا بدهم سهل است. بی انصافی را کنار بگذار، انصاف را شعار خود کن، جواب توی خانه خودت خواهر مرا چه میدهی؟ خودت در قلب و جناحین با ایلی روس و انگلیسی درائی و بر سر من می آیی. چه خبر است چه شده است؟ این باحیاط من جمع نمی شود. مگر رفتی و گفتی اولاد از هیچ ملک و مال که ملک می دانید از شما دریغ ندارم. میدهم قبول کنید. به ملک گیری نپردازید ما را آزار ندهید. اگر قبول نکردید آنچه دارم از ملک و مال خرج می کنم و با جمعی از بزرگان سلسله دین و جان را در این راه خواهم گذاشت و این بدنامی را هم تا دامن قیامت از برای تو خواهم گذارد و کل پول را تلف می دهم و جواهر آنچه هست بچند بزرگوارت که همه را در میان ماون ریخته خورد می کنم که قبیاطی بدست کسی نیاید. طهران خالی با هزار زن سیاه پوش و اطفال یتیم را از برای شما خواهم گذاشت. آنوقت پسر می فرستی خوبست. به سرباز می بخشی خوبست بعد از من هر چه بشود بختی بر من نیست. از خدا بترس، از جدت شرم کن. از روح مطهر پدرت و برادرم اندیشه کن و بحرف الهیاج خان قشون بر سر ما نکش و این آتش را آبی بزن. تو دان و انصاف. از این آسوده باش که بعد از جنگ اگر شما

فتح گردید حبه و دیناری تلف خواهد کرد. زیاد چه بنویسم. اگر موثر است همین هم که کفایت خواهد کرد الحکم لله هرچه از دوست میرسد خوب است. (۲۴) در وصیت نامه‌ای که از عباس میرزا در دست است (۲۵) و برخلاف گفته برخی (۲۶) وثک و تردید برخی دیگر (۲۷) مسلم از خود اوست (۲۸). نایب‌السلطنه در محرم ۱۲۴۶ / ژوئیه ۱۸۳۰ سخن خود را با اشاره به لشکر کشی خراسان آغاز می‌کند و می‌نویسد: «اولا به فضل احدیت امیدوارم که تا اسراء شیعه را از قدیم و جدید از دست اوزبک و ترکمان خلاص نکرده و قهراً و قسراً مسترد نکند، اجل موعود نرسد و این آرزو در دل نماند». هر چند که اسراء شیعه، هم چنانکه خواهد گذشت، هرگز از دست ترکمانان سنی و یا سایر اقلیت های مذهبی باندازه خود او آزار ندیدند. فتح خراسان نه تنها لقب «غازی» و «فاتیح» را به عباس میرزا شکست خورده ارزانی داشت بلکه سبب شد که قائم مقام به ری بخند بنویسد: «پنج شش هزار مرد درشت و خرد همگی شیعی اثنا عشری که اسیر پنج شش هزار غاصبی محارب بودند، بفاصله نوبساعت قدرت الهی ظاهر و نور بر ظلمت قاهر شد و کار بکس افتاد اسیرها خلاص شدند و خلاص‌ها اسیر، بنده خواجه شد و خواجها بنده ایک قوم را زمارگ برداشتند تاج، یک قوم را جواهر بستند بر جبین!». حال درست است که در گذشته هم اوضاع خراسان گاه و بیگاه مفتوش میشد و خاقان حسعلی میرزا را «مامور دفع مفسدین» و متردین می‌نمود که بیگماش «در حق آنان اغراض رفته بود و از او می‌خواست که «قلع مواد مفاسد خراسان» نماید. (۲۹) لیکن دولت مرکزی از دست حسعلی میرزا ها بهمان اندازه ترکمانان در عذاب بود و نامه‌های شامت آمیز خاقان در این مورد که «در کار آن فرزند متفکر مانده» بود و نمی‌دانست چه کند و می‌گفت «کاری باید کرد که مایه و پلید داشته باشد» گواه این مطلب است (۳۰). هم چنین هنگامیکه عباس میرزا از این لشکر کشی یاد می‌کرد مسئله خراسان بصورت حادثه و بحرانی مطرح نبود و بطور رسمی هنوز کسی از این نقشه اطلاع نداشت. تنها ماکدونالد سفیر انگلیس دو هفته قبل از مرگ خود (۳۱) اشاره‌ای به لشکر کشی به ولایات شرقی می‌نمود.

پس از بازگشت خسرو میرزا فرزند نایب‌السلطنه از روسیه که به جهت عنبرخواهی از قتل گریبایدوف نویسنده نامی و وزیر مختار روس در ایران بآن دیار اعزام شده بود، ماکدونالد بر گزارش ۱۱ مارس ۱۸۳۰ یعنی دو ماه قبل از تحریر وصیت نامه می‌نویسد «من با یکی از افراد محرم و نزدیک به خسرو میرزا که با او به سفر سن پترزبورگ رفته بود گفتگوی بسیار طولانی و جالبی داشتم. این شخص بن می‌گوید که روس‌ها تصمیم بسیار جدی دارند که موافقت شاهزاده (عباس میرزا را) برای سرکوبی قبایل ترکمن بگیرند و مایلند این اقدام از طریق لشکر کشی دوجانبه از سوی ایران و عثمانی و عثمانی انجام گیرد. نضت خیره و خوارزم به محاصره قشون درآید و بعد آنکه سپاه در این نواحی پیروز شد بطرف آمو دریا حرکت کند و همین طرح در آنجا نیز عملی گردد. این شخص در عین حال بن گفت که اگر دولت ایران با این طرح دولت روسیه روی موافقت نشان دهد روسیه نیز ایران را از پرداخت کرور نهم و دهم (معاهده ترکمانچای) معاف خواهد نمود» (۳۲). درست دو سال بعد کاپتان شی افسر انگلیسی که قشون عباس میرزا را همراهی کرده بود، از خراسان و از اردوی نایب‌السلطنه در نامه‌ای به کمبل می‌نویسد: «لشکر کشی خیره بدست روس‌ها طرح ریزی شد و در سال ۱۸۲۹ / ۱۲۴۴ قمری به هنگام سفارت خسرو میرزا به سن پترزبورگ (۳۳) امپراطور این مسئله را با او در میان گذاشت». (۳۴)

لیکن پس از مرگ ماکدونالد، کاپتان کمبل جانشین او تا مدت‌ها از طرح قشون کشی به ولایات شرقی و توافق میان دولت ایران و روسیه در این زمینه بی اطلاع بود و در گزارش‌های خود تنها به اغتشاشات جنوب و یا بدرخواست عصرائه عباس میرزا که مایل بود فوج مریدان انگلیسی را نیز با خود همراه کند اشاره می‌کرد. و از اینکه برای سرکوبی یک شورش محلی دولت ایران برخلاف عهدنامه ایران و انگلیس که دخالت سپاه انگلیس‌ها را در امور داخلی و جنگهای محلی منع می‌کرد از این دولت یاری می‌طلبید، ابراز نگرانی و تعجب می‌نمود! و هنگامیکه عباس میرزا با سرعت مشغول جمع آوری سپاه در اطراف زنجان بود کمبل می‌نوشت: «برخی از افسراد مطلع معتقدند که این قشون به منظور دیگری گردآمده است» و یا «می‌گویند

عباس میرزا می‌خواهد از موقعیت مفتوش بدگاه استفاده کند و برای جمع آوری پول و خراج بآن سرزمین لشکر کشی نماید» (۳۵) و با اینکه قرار شده است عباس میرزا بجای اینکه به رفق امور آذربایجان بپردازد طبق فرمان شاه به طهران حرکت کند (۳۶) و حال آنکه «حضور او در تبریز بیش از هر زمان دیگر لازم و ضروری بنظر میرسد».

هم چنین تعجب انگلیس‌ها در این بود که نایب‌السلطنه که تا آن زمان قدمی خلاف رای آنان بر نمی‌داشت اکنون نه تنها با آنان مشورت نمی‌کرد بلکه می‌کوشید تا در خفا عمل کند حتی هنگامیکه از جنوب سوی طهران در حرکت بود، دونفر انگلیسی و یک لهستانی بدین او آمدند و از او خواستند که از «جنگ لهستان بهره‌برداری کند و نماینده‌ای باستانبول بفرستد و با اولیای دولت انگلیس و عثمانی و با باب عالی بمذاکره بپردازد تا باردیگر «قوای ایران و انگلیس و عثمانی متفقاً و هنگامیکه روسیه در حال جنگ با لهستان است. به گرجستان حمله کنند و ولایاتی را که دولت روسیه از ایران گرفته بود بسار دیگر بازستانند» (۳۶). لیکن نایب‌السلطنه کوچکترین ترتیب اثری باین پیشنهاد نداد.

خاقان فرمان حمله به خراسان را در شهر کرد اصفهان و در روز اول ربیع الاول ۱۲۴۷ / دهم سپتامبر ۱۸۳۱ صادر نمود. در این فرمان که ترجمه‌ای از آن در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس موجود است فتحعلیشاه به عباس میرزا می‌نویسد: «فرزندی نایب‌السلطنه بدانند: از آنجا که ولایت خراسان ولایتی است وسیع و برقراری امنیت و آرامش در این سرزمین از نظر حیثیت تاج و تخت ما و اعتبار مملکت ماحاضر اهمیت فراوان می‌باشد... پس میل ما بر آنست که برای قرار گرفته‌است که آن فرزند ولایت خراسان را نیز بخود و ولایاتی که بآن فرزند واگذار کرده‌ایم علاوه کند و از این پس حکومت این ولایت نیز با او باشد» (۳۷). خاقان در این فرمان اضافه می‌کند که نایب‌السلطنه حق ندارد طرز حکومت و اداره ولایت خراسان را طبق میل خود نظم دهد و اداره کند. سپس از «علاقه» و «احترام» خود نسبت به عباس میرزا یاد می‌کند و از او می‌خواهد تا سرکشان آن ولایت را بمسئولت مجازات ننماید و مطیعان و فرمانبرداران را به نیکی پادشاه دهد و سرانجام شاه در پایان این فرمان می‌نویسد: «ما حکم می‌کنیم که از این پس همه اعیان و نوکرها و رعایای خراسان فرزند ما را حکم آن ولایت بدانند و بنمایند» (۳۸).

اصرار دولت مرکزی و نایب‌السلطنه در حرکت سوی خراسان و با وجود اشکالات و ناراضی‌های فراوان سبب شد که انگلیس‌ها دکتر مکینل طییب و کاردار سفارت «برای مطلع شدن از منظور دولت» (۳۹) در تبریز بمانند و در آنجا «کتابخانه» و «مطبخ» بودند که طییب هم اخبار بدست می‌آورد زیرا وی نزدیکترین و محرمترین فرد در دربار فتحعلیشاه بود تا حدی که «گرورات» غرامت ترکمانچای را به خاقان بدهد و یکس دیگر نرسد و حتی به عباس میرزا نیز در این مورد اعتماد نکند! همه می‌دانستند که دکتر مکینل گرچه سمت رسمی نداشت لیکن مشاور حقیقی دربار بشمار میرفت و نقش او به مراتب از سفیر مهم‌تر بود. پس از ورود به طهران و گفتگو با نایب‌السلطنه طییب گزارش داد که پس از یک مذاکره طولانی سرانجام عباس میرزا جواب داده است: «اگر تاکنون به پرسش‌های شما در مورد علل واقعه‌ای گرد آمدن قشون و هدف اصلی لشکر کشی به جنوب جواب فوری داده نشده‌است از این روست که اعلیحضرت منتظر بودند شما را در اردو ملاقات کنند و چون تا بحال در این گونه مواقع رسم و عادت بر این بوده است که بدون اطلاع و خبر کردن سفیر از ماژور هارت (۴۱) کمک‌های لازم دریافت شود، این بار نیز طبق این عادت دیرین عمل گردید لیکن در آینده کوشش بر این خواهد بود که این نوع اشتباهات تکرار نشود... هم چنین در این مذاکره نایب‌السلطنه از این لشکر کشی بعنوان یک ماموریت «اتفاقی» یاد کرد و در مورد درخواست ایران به همراه کردن فوج مریدان و نظامیان انگلیسی، عباس میرزا چنین استدلال نمود که چون قشون ایران با پول وسیعی و کوشش و یاری افسران انگلیسی تربیت شده است از این جهت سربازان ایرانی وجود آنان را ضروری می‌شمارند و اگر آنان سپاه ایران را ترک گویند امکان دارد ناراضی‌هایی در صفوف بالای قشون روی دهد و هم چنین

بقیه در صفحه ۵۳

این تصور بوجود آید که شاید اولیای دولت انگلیس دست از حمایت عباس میرزا کشیده‌اند و در بدترین موقعیت او را بحال خود و در مبارزه با برادران رقیب تنها رها کرده‌اند. « پس طبیب با رفتن کاپتان شی (Shee) و ماژور هارت (Major Hart) موافقت نمود و از آنان خواست در گزارش‌های روزانه اعمال و هدف نایب‌السلطنه را گزارش دهند. (۴۲)

دولت ایران، که بگفته همگان در مخفی نگاه داشتن نقشه‌های جنگی و طرح‌های سیاسی معمولا چندان مهارتی نداشت و هر گفتگوی محرمانه از طریق فرارها و بهنگام آوردن و بردن قایمان در عرض یکساعت در کوچه و بازار شایع میشد و مردم با پرداخت رشوه و انعام شایعات را خریداری می‌کردند! در مورد حمله به خراسان موفق شد مدت‌ها انگلیس‌ها را در بیخبری محض نگهدارد. زمانی که عباس میرزا در تهران بود، چندین بار انگلیس‌ها خواستند این لشکرکشی را مانع شوند گاهی به عباس میرزا پیشنهاد می‌کردند که اگر او به آذربایجان بازگردد کپانی هند شرقی را راضی کنند تا بر کمک‌های مالی و نظامی خود بدولت ایران بیفزاید. ویا او را امیدوار می‌ساختند که احتمالا با تفاق دولت عثمانی و آزاره کیف به خاک روسیه حمله برند و ولایات از دست رفته را بازستانند. در حالیکه در باطن هیچ‌یک از این تعهدات ایمن نداشتند و حتی هر بار که مستشان میرسد از دشمنان نایب‌السلطنه بویره حسعلی میرزا شجاع‌السلطنه در برابر عباس میرزا و خاندان او جانبداری می‌کردند و می‌کوشیدند مخالفت فتح‌علیشاه را با طرح‌های «جون آمیز» عباس میرزا برانگیزند تا از استقرار نفوذ ایرانیان در سرحدات افغانستان بکاهند.

رفته رفته زمزمه حمله به خراسان که بگفته اولیای دولت ایران به منظور سرکوبی ترک‌مانان انجام می‌گرفت، شایعات گوناگونی در دارالخلافه ایجاد کرد. و چون روسای قبایل و ایلات ترکمن همه روزه با فرستادن نامه و طومار فرمانبرداری خود را نسبت بدولت مرکزی اعلان

می‌کردند (۴۳) و حسعلی میرزا هم مطیع بود، دیگر برای حمله به خراسان بهانه‌ای باقی نمی‌ماند. با این حال این طرح به سرعت دنبال می‌شد. جهت تسهیل امر نخست حکومت خراسان را به عباس میرزا تفویض کردند تا فوج مریدان نظامی انگلیس بتواند او را در داخل ایران همراهی کند و دولت ایران نیز خلاف عهدنامه ایران و انگلیس که دخالت این نظامیان را در امور داخلی منع کرد رفتار نکرده باشد یعنی آنان از قلمرو عباس میرزا خارج نشده باشند. و نایب‌السلطنه این مطلب را در رقی به سفیر انگلیس چنین اعلان می‌کند: «کاپتان کمپل بداند که از این پس طبق فرمان صادره... حکومت کل ولایات شرقی بما تفویض شده است» (۴۴) و خاقان خود در این مورد می‌نویسد: «کاپتان کمپل بداند... چون در این هنگام فرزندی نایب‌السلطنه در صدد برقراری نظم و امنیت در مرزهای شرقی کشور می‌باشد و چون در این هنگام اتحاد کامل میان دولتین علیین برقرار می‌باشد و چون رعایای هر دو دولت باید مطیع اوامر یکدیگر باشند، میل ملوکانه، بر این قرار گرفته است که به فوج انگلیسی اجازه داده شود به اردوی فرزند گرانمایه بیوندتدو بوظایفی که با آنان مخول شده است عمل نمایند و خدمت مشغول گردند» (۴۵).

رفته رفته معلوم شد که عباس میرزا علاوه بر افسران انگلیسی از نظامیان و کارشناسان روسی نیز بدون اطلاع انگلیس‌ها یاری طلبیده است. ورود بارون آش (Baron Ashe) و مهندسی روسی به تبریز و پیوستن آنان باردوی عباس میرزا انگلیس‌ها را متوجه اشتباه خود نمود. و بالاخره نماینده انگلیس کاپتان کمپل خود را باردوی نایب‌السلطنه رساند و در شاهرود عباس میرزا اجازا اشراف کرد که اگر در خراسان پیروزی بدست آورد به ترکستان نیز لشکرکشی خواهد کرد «طبق قرار قبلی» باید خیره را نیز بدست آورده (۴۶). ولی چون رفتن قشون انگلیس از اردو، سبب نارضایتی در سطوح بالای سپاه ایران و محرک فرار باقی سربازان و بالاخره



موجب تیرگی روابط دو کشور خواهد شد ، بهترست که افسران انگلیسی هم چنان نایب‌السلطنه را همراهی کنند . از نظر آذوقه نیز سپاه در مضیقه نخواهد بود زیرا بزودی افواج کرمان و یزد باو خواهند پیوست ، موجب قشون در مشهد پرداخت خواهد شد و آذوقه هم قبلاً فرستاده شده است و این لشکرکشی آتقدرها هم که انگلیس هاتصور می‌کنند مثله « شخصی » و یا مخالف میل خاقان نیست .

بالاخره یکسال و نیم بعد از تاریخ وصیت‌نامه نایب‌السلطنه ژوئیه ۱۸۳۰ (محرم ۱۲۴۶) و اولین گزارش ماکدونالد (۱۱ مارس ۱۸۳۰) کمپل در گزارش ۴ دسامبر ۱۸۳۱ خود می‌نویسد :

« اگر از لشکرکشی به ولایات جنوبی قصد نایب‌السلطنه این بود که رقیبان را از سر راه بردارد و حاکمیت خود را در این نواحی استوار کند » لشکرکشی به ولایات شرقی فقط بتریک روسها انجام گرفته است و هدف حمله به خوارزم و افغانستان است ... برمن یقین شده است که در ظاهر قصد عباس میرزا از این اقدام راضی کردن امپراطور و در باطن این است که از پرداخت آخرین کرور غرامت جنگ (ترکمانچای) رها شود و این پاداشی است که روسها قول داده‌اند باو بدهند اگر فقط طبق دستور آنان رفتار نماید ... دیگر مسلم است که عباس میرزا این لشکرکشی را با همکاری روسها انجام می‌دهد و در اردوی خود یک مهندس و یک افسر عالی‌رتبه روسی همراه دارد و رفته رفته بطور « آشکار » اعتراف می‌نماید که خیال او تنها خراسان نیست . پس من بعنوان یک سیاست « پیش‌گیری » و از روی احتیاط پیشنهاد می‌کنم که ما نیز در روابط خود با حاکم لاهور تجدید نظر نمائیم تا بتوانیم نفوذ روسها را در سند و افغانستان از میان برداریم » (۴۷) .

متأسفانه اسناد ایرانی نیز گفته‌انگلیس‌ها را در مورد همکاری و « قرار قبلی دولت ایران با روسها » در مورد حمله به ولایات شرقی تأیید می‌کنند و ما بعنوان نمونه دو نامه منتشر شده (۴۸) از خاقان و نایب‌السلطنه را با امپراطور روس در مورد « عهد » ایران با آن دولت فرموده خوارزم و خراسان درج می‌کنیم :

« نامه فتح‌لیشاه به امپراطور نیکلای اول »

(۱۸۳۳ / ۱۲۴۸)

بعد از ستایش خداوند بی‌بدایت و نهایت و درود سالکان طریق رسالت و هدایت نموده ، دعای بی‌منتها و هدیه ثنائی مودت افزا اهدای بزم حضور اعلیحضرت پادشاه فلک دستگام خورشید شکوه شهباز آسمان بارگاه نوابت کرده آرایش افزای اورنگ سلطنت و جهانداری فرمانروای ممالک شوکت و دولت یاری اعظم سلاطین ملت مسیحیه ، از عین خواجه خورشید کوه ایامیر امپراطور اعظم ممالک روسیه و سایر داشته ، بدست چهره‌گشای عارض شاهد موالات می‌گردیم که نامه خلعت ختامه نامی در خجسته زمانی مصروف صنوف شاهانی که کارگزاران دولت را اسباب سرور و خرمی مهیا و وصول اخبار نزهت آثار از جانب آن پادشاه خورشید کلاه اعظم مقاصد خاطر خلعت اثنا بود و وصول بهجت موصول فرح افزای ضمیر دوستان و مضامین یگانگی قرینش موجب مسرت بی‌پایان آمد در باب فتح‌له و تدبیر مخالفین که خوشنودی احببنا اعلان داشته بودند به مقتضای مواحدت دولتین علین ما را مزید خوشوقتی و ابتهاج روی نمود و بر تواتر اسباب شادمانی از فضل یزد سبحانی اطمینان تمام افزود .

در باب عزیمت فرزند ارشد بی‌مهال ولیعهد دولت بی‌زوال ، نایب‌السلطنه عباس میرزا به سمت یزد و کرمان و رفع مختلات آن سامان که از راه یگانگی شامل اظهار سرور کامل نموده بودند و تحقیق عزیمت فرزند را به ممالک خراسان ضمیمه مسطورات داشته ، بعون عنایت خداوند لایزال فرزند می‌غزالی امور یزد و کرمان را به نحوی که منظور دوستان است چنانچه بایست قسرین مناظرم کاه سرحدات آنطرف را از هرگونه عوامل مضای ساخته هنگامیکه سرحدات مملکت فارس محل اقامت موکب شاهانه بود معاودت و بعد از ادراک تفقدات مستعدی عزیمت خراسان و نظم ، امر خوارزم و آن سامان گردید . از اینکه یکسال قشون ملتزمی او در صفحات یزد و کرمان مشغول خدمت و آرام و استخدام مواکب و مراکب از لوازم می‌نمود

اولا اشارت یدان رفت که این زمستان باز با آذربایجان معاودت و در این فرصت تهیه قشون بروجهی شایسته نموده و در فصل بهار عازم این کار و روانه‌شود از اینکه در باب مهم خوارزم با اولیای آن دولت در میان داشت و اهمال را از مناقات شیوه مصافات می‌انگاشت شوق او را بدین عزیمت و امضای رسوم معاهدات بسرحد کمال مشاهده می‌کردیم و قبول مسئول او را راجع بمصالح دولتین دانستیم و اذن یافته روانه‌گشت . ولایات عمده مملکت خراسان از قبیل طوس و نیشابور و سبزوار و غیرهم کلاً در تصرف کارگزاران دولت و هیچگونه عایقی را سمت مداخلت نیست ، موکب فرزندی منزل بمنزل روانه و وارد گردیده کسانیکه بایست در حرا گذاشته و مناطقی که بایست قرار داده است این فصل زمستان را بجهت تشبیه اشرار ترکمانیه و رفع اذیت آنها از نفور و سرحدات در آن حدود متوقف و انشاءالله تعالی بعد از انقضای فصل زمستان و انقضای فصل تجتم عاگر نصرت نشان نظام آذربایجان بدان حدود احضار و از رکاب نصرت نصاب نیز احتشامی تمام با هرگونه اسباب از توپخانه و غیره مأمور خواهیم داشت و فرزند مسعود بر حسب عهدی که با آن دولت در میان دارد به نظم خوارزم و آن حدود همت خواهد گماشت و انشاءالله الرحمن بدست تأییدات خدائی ابواب فتوحات بر چهره موالیان دولتین خواهد گشود توقع آنکه با ارسال نامهجات نامی خاطر دوسنان را شاد و بارجاع مرجوعات و مهمات ملوکانه استحکام افزای مبنای اتحاد و التیام گردند . باقی فرخنده فرجام و اقتدار و سلطنت و اختیار یکام باه .

« نامه عباس میرزا به امپراطور نیکلای اول »
(از مشهد)

خدمت و سپاس مرخدا را عرض گل که آفریننده جهان است و داننده آشکار و نهان ، بر ازنده سپهر بلند ، نگارنده زمین ترد ، آراینده اورنگ شاهی به وجود شهبازان هزار ، پیا دارنده نظام کینی به سلطنت پادشاهان کامکار و درود پاک بر روان پاک پیغمبران پاک روان که کرین بندگان بارگاه ابدیت آن دو معین سروران کارگاه عبودیت بر آئینه ضمیر منیر اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه کشور بخش ، کشور گیر شهباز عدالت گیر ، مغرب‌الدین ، امپراطور اعظم ، عم اکرم ، متشش و مسترس میدارم که التفات نامه که از راه وفور لطف بیادآوری مخلص ارادتمند ، مزبور فرموده بودند عروصول بخشید و از مضامین رفت آئین آن استحضار به حصول رسید ، توجهات ملوکانه که در حق ارادتمند کرده بودند موجب مزید امیدواری شد ، بر اهل آذربایجان کلاً معلوم بود که تسفقد اعلیحضرت امپراطوری درباره اخلاص بنده بسیار است . الحمدلله بر اهل خراسان و طوایف ممالک شرق هم معهود شد که اعلیحضرت عم اکرم ، ارادتمند خود را مضروب میدانند و رعایش را در هر حالت منظور می‌کنند . بالاتر از این توجهی که نسبت باخلاص شمار فرموده‌اند اینست که در باب ارادتمند اعلیحضرت خورشید رایت شاهنشاه جمجاه روحی فداه نامه نوشته بودند و در عالم براندازی انتشار کرده . این معنی چندان باعث امتنان اخلاصمند گردید که مزیدی بر آن منصور نیست امید مایل حاصل است که هم چنانکه اخلاص و ارادت صداقت شعار روز بروز در افزایش است التفات و نوازش امپراطوری یوماً فیوماً در تزیید باشد و همواره به نوازش تازه اخلاص کیش را در میان مردم این ولایت اختصاص بدهند و سربندی بدهشند . از روزی که به توسط ارادتمند هنگامه موافقت طرفین گرم شده است همیشه از جانب اعلیحضرت امپراطوری شفقتهای ملوکانه دیده‌ام باز متوقم همانطور که این اخلاصمند را مورد نوازش خسرانه بفرمایند که زیاده از سایر اوقات جانب ارادتمند را منظور نظر فرموده مکرر بالتفات نامه‌های شاهانه سرافراز فرمایند و هر طور که شایسته بزرگی خود میدانند درباره مخلص که هواخواه آن سرکار است توجه نمایند که تفقد ایشان بر همه عالم ظاهر گردد . ایام حکمرانی پاینده باد .
تا تمام

۱- فریدون آدمیت : « مقالات تاریخی » ، تهران ، انتشارات شیکر ، ۱۳۵۲ ، ص ۳۰ (با همه احترامی که به نوشته‌های دکتر آدمیت داریم در این مورد حسن نظر ایشان را بیش از اندازه باقیم) ،
۳- ایضا .

۳- نامه عباس میرزا به امیرنظام . که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس در جزو نسخه های خطی مربوط بایران است . عکس هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است . تاریخ تحریر آن ۷ فوریه ۱۸۴۳ (۱۲۴۹) می باشد .

۴- عبدالله مستوفی : « تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار » . تهران ، علمی ، ۱۳۴۰ ، جلد اول ص ۵۳ .

۵- سعید نفیسی : « تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر » . دو جلد . انتشارات بنیاد ، ۱۳۴۴ ، جلد دوم ، ص ۱۴۳ .

6. Armstrong: "Journal of Travels in the Seat of the War..." London, P. 836.

۷- بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس
Campbell to G. Swinton, Persian Factory Records (PFR). Vol. 46. P. 749.

۸- عبدالحسین آیتی : « تاریخ یزد » ، چاپ اول ، یزد ، گلبها ، ۱۳۱۷ ص ۲۸۱ .

۹- احمد علی وزیر کرمانی: « تاریخ کرمان » ، به تصحیح وحاشیه و مقدمه دکتر باستانی یاریزی ، تهران آفت ، ۱۳۵۳ ، ص ۵۹۴ .

۱۰- لسان الملك سپهر : « ناسخ التواریخ » جلد اول ، ص ۲۳۶ .

۱۱- بهرمان فتحعلیشاه به عباس میرزا درباره یزد و کرمان

۱۲- دکتر باستانی یاریزی : « قائم مقام و قضایای کرمان » ، یفا سال ۳۷ ، شماره ۴ سال ۱۳۵۳ ص ۲۳۳-۲۳۵ (ادامه دارد) .

۱۳- Campbell to Swinton, 26 Nov. 1830, PFR. Vol. 45. P. 363.

۱۴- از هسو به همان . تبریز ، ۴ ژوئن ۱۸۳۱ .
PFR. Vol. 46. P. 9-10.

۱۵- قائم مقام : « منشات » . تهران . ۱۳۸۰ ، ص ۱۷۶-۱۷۷ .

۱۶- پسر حسعلی میرزا شجاع السلطنه . درباره او رجوع شود به مقاله دکتر باستانی یاریزی . یاد شده .

۱۷- نامه ای از قائم مقام در : (۱۳۴۷)
Bib. Nat. de Paris. Manuscrits Orientaux. Sup. Persian. P. 1135 Fol. 183. (23 Avril 1831/)

۱۸- Cap. Shee to Campbell. PFR. Vol. 47. P. 751.

۱۹- جهانگیر میرزا: « تاریخ نو » ، تهران ۱۳۲۷ ، ص ۱۴۲ .

۲۰- مهدی آقایی : « تاریخ خوی » تبریز ، چاپخانه شفق : ۱۳۵۰ ، ص ۳۵۰ .

۲۱- J. Fraser: "A Winter's Journey". London. 1838. Vol. 2. 1307.

۲۲- J. H. Stoequeler: "Fifteen Month's Pilgrimage Through Persia". London 1832. P. 149.

۲۳- Lindsey از افرانی بود که باسرجان ملک (Sir John Malcolm)

بایران آمد و مدت مدیدی در این سرزمین ماند . او را بخاطر قد بلند و اندام درشتش «رستم صاحب» می خواندند .

۲۴- Bib. Nat. de Paris. Sup. Persans, 1135.

۲۵- احمد سهیلی خونساری : « وصیت نامه عباس میرزا » مجله وحید ، سال ۱۰ ، شماره ۴ . تیرماه ۱۳۵۱ ، ص ۴۹۵-۴۶۴ .

۲۶- ملک خان ناطق الدوله بی آنکه سند و مدرک و یا دلیلی ارائه دهد این وصیت نامه را از «جعلیات» امیرنظام می داند . نسخه ای از این

وصیت نامه در آرشو او در پاریس به مشخصات زیر موجود است :

Bib. Nat. de Paris. Archives du Prince Malcomkhan Sup. Persane. 1996. P. 140-146.

۲۷- شك و تردید دکتر جهانگیر قائم مقامی در مورد اصالت

این وصیت نامه در اثر اشتباه کوچکی است که درباره تاریخ مرگ سفیر انگلیس مرتکب شده اند . مقاله بسیار مهم ایشان راجع باین وصیت نامه با مشخصات زیر چاپ شده است :

- دکتر جهانگیر قائم مقامی: «وصیت نامه منسوب به عباس میرزا»

مجله بررسی های تاریخی ، جلد ۴ ، مهر - آبان ۱۳۵۰ ، ص ۲۰۱-۱۳۶ .

۲۸- امروز اسناد و مدارک فراوان اصالت این وصیت نامه را ثابت می کند ترجمه ای از این متن را بسا برخی مدارک جدید ما به شرح زیر منتشر کرده ایم :

H. Pakdaman (Nategh) and W. Royce: "Abbas Mirza's Will in Iranian Studies. Vol. VI. No. 23. P. 136-152.

۲۹- ایرج افشار : «دستوری از فتحعلیشاه درباره طفیان» نشریه وزارت امور خارجه دوره سوم . شماره ۳ . شهریور ۱۳۴۵ . ص ۴۹-۴۸ .

۳۰- نامه سرزنش آمیز خاقان به شجاع السلطنه در : فرهاد میرزا معتمدالدوله : « زنبیل » ، تهران ، چاپ سنگی ص ۲۸۳

۳۱- جون ماکدونالد John Macdonald سفیر انگلیس در ایران در مارس ۱۸۳۰ در قصر عباس میرزا از بیماری عفونت معده درگذشت کتابی بسیار مهم در باره شهرهای ایران تحت عنوان زیر دارد :

۳۲- J. Macdonald to Swinton. 11 March, 1830. PFR. Vol. 45 P. 38.

۳۳- در : «سفرنامه خسرو میرزا تهران ، کتابخانه مستوفی ۱۳۴۹»

کوچکترین اشاره باین مسئله نیست تنها در دوجا از رفتار سوء ابل ترکمن یاری شود .

۳۴- Cap. Shee to Campbell. 15 March, 1832. PFR Vol. 47. P. 91-92.

۳۵- از هسو به همان ۴ ژانویه ۱۸۳۱ .

۳۶- PRO. FO. 60/32. 10 Oct. 1831.

۳۷- فرمان فتحعلیشاه به عباس میرزا . اول ربیع الاول ۱۲۴۷

PFR. Vol. 46. P. 769-771.

۳۸- ایضا .

۳۹- Campbell to G. Swinton. 27 Feb., 1831. Vol. 46. P. 185.

۴۰- گزارش ۱۰ اکتبر کمبل . یاد شده .

۴۱- Hart رئیس گارد عباس میرزا و افران

انگلیسی بود که در جنگهای ایران و روس نیز شرکت داشت و هنگامیکه انگلیسها به دستور دولت خود جبهه را ترک کردند (جنگ اول) او در ایران ماند .

۴۲- اقتباس از گزارش منصل :

Dr. J. McNeill to Campbell.

۴۳- ایضا .

۴۴- Abbas Mirza to Campbell, 27 Feb., 1831. PFR. Vol. 46. P. 221.

۴۵- نامه فتحعلیشاه به کمبل ۱۶ رمضان ۱۲۴۷

PFR. Vol. 4 to

۴۶- در همان جلد .

۴۷- Campbell to Shee. 5 Feb., 1831.

۴۸- از اسناد کتابخانه ملی پاریس :
Manuscrits Orientaux, Sup. Persan, 1135. Vol. 192-193.